

ملانظام معمایی استرآبادی سراینده عهد تیموری^۱

علی حیدری یساوی^۲

چکیده:

نظام استرآبادی یا نظام معمایی از شاعران شیعی مذهب قرن نهم بود. در آغاز به ساختن معمیات نظر داشت و سپس به ذکر مناقب اهل بیت توجه کرد. در شعر نظام تخلص می نمود. قاضی نورالله مقداری از قصاید او را که در منقبت ائمه است در مجالس المؤمنین نقل کرده است و از مجموعه قصایدش نیز نسخی در کتابخانه های ایران و خارج موجود است. سام میرزا (تحفه سامی، ص ۱۰۰) نوشته است که نظام معمایی گاهی به گفتن مثنوی نیز مبادرت می نمود و کتاب بلقیس و سلیمان از جمله مثنوی های اوست. وفاتش به سال ۹۲۱ ق اتفاق افتاد.^۳

کلیدواژه: عصر تیموری، ملانظام، شعر.



-
۱. دیوان وی توسط نگارنده این مقاله، در دست انتشار می باشد.
 ۲. پژوهشگر ادبیات و مدرس دانشگاه.
 ۳. صفا، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۴۶۳، ش ۴۸.

آنچه استاد شادروان، ذبیح‌الله صفا، از کتاب سترگ و ارزشمند خویش به این شاعر شیعی نیمه دوم قرن نهم و نیمه نخست قرن دهم، ویژه ساخته، بدانچه در چند سطر آغازین آمده است، پایان می‌پذیرد و در یادکرد اندک، ملا نظام استرآبادی با دیگر سراینندگان همروزگار خویش چون جمالی اردستانی، بساطی سمرقندی، خیالی بخاری، رشید اسفراینی، ریاضی سمرقندی، هلاکی، دوایی سبزواری، عارفی، عبدالله طوسی، فتاحی نیشابوری، زاهدی، عیسی شیرازی، عیسی هروی، صابینی، مثالی کاشانی و ناظری همدستان می‌شود. البته همین مقدار پرداختن به این شاعران پارسی‌گوی عهد تیموری در برابر شمار فراوانی از پارسی‌گویان این دوره ادبی ایران که نامشان نیز به فراموشی سپرده شده، غنیمت است.^۱

نظام، در رساله‌ای با عنوان «دستور معما» که در استرآباد نوشته است، خود را این گونه معرفی می‌نماید: «...گمنام زاویه نامرادی، نظام‌الدین بن حسین بن مجدالدین استرآبادی...».^۲ در استرآباد چشم به جهان گشوده و گویا در دوران جوانی به همراه دو برادر خود، مهدی و طائر، راهی هرات شده و در خانقاه ملك که فخرالدین بن ملك رکن‌الدین کرت (م ۷۰۵) ساخته بود،^۳ ساکن می‌گردد.^۴ بعدها همین خانقاه به نام حجره‌نشین خویش و همنام ملا نظام، قاضی نظام هراتی «خانقاه مولانا نظام» خوانده می‌شود.^۵ «سلیقه‌اش چون در معما چسبان بود، در اول، تحصیل آن فن نموده»^۱

۱. هرگز نباید از ارزش کتاب (مع الأسف) بی‌نظیر تاریخ ادبیات در ایران چشم پوشید چرا که بسیاری از نخستین گام‌های استوار در شناخت تاریخ و فرهنگ زبان و ادبیات پارسی با نگارش این کتاب برداشته شده است. این گام‌های نخستین و البته بنیادین، گام‌های استوار پسین را نیز می‌طلبد تا گستره دانش ماپارسی‌زبانان نسبت به این ادبیات شیرین و متین بیش از پیش گردد.

۲. دستور معما، دستنویس، گ ۶۴ پ.

۳. امیر علیشیر نوایی، ۱۳۶۳، ص ۴۶.

۴. «خانقاه ملك که در درون بلده هرات به بازار ملك واقع است چنانچه مولانا معین‌الدین اسفزاری در تاریخ هرات نوشته از جمله عمارات او است [به نقل از مآثر الملوك، ص ۱۴۴].

۵. امیر علیشیر نوایی، ص ۷۰، ذیل ملاشهاب معمایی.

و به قول امیر علیشیر: «دایم به معما مشغولی می‌کرد»^۱ و «در روزگاری... که صفت معما عروج و رواج لا کلام داشت»^۲ پا به پای کسانی چون شهاب‌الدین احمد حقیری هروی و حکیم صادق رکنی نیشابوری، از محضر استاد سرآمد این فن، میرحسین حسینی نیشابوری معمایی (م ۹۰۴ق) طالب علمی نمود و دیری نمی‌گذرد که در فن معما از همگنان پیشی می‌گیرد و به قول خودش در دیباچه‌ای که بر دیوان قصاید خود نوشته، «از خرده‌شناسان امتیازی یافت و در انحلال معضلات کوشیده، نامی برآورد».^۳ آوازه وی به گوش امیر هنرپرور و دانش دوست تیموری، علیشیر نوایی نیز می‌رسد و مورد توجه و نواخت وی قرار می‌گیرد.^۴ ملانظام که از این پس به «معمایی» نامبردار می‌گردد، در مجالس خصوصی و عمومی امیر علیشیر که مجمع دانشمندان، شاعران و هنرمندان آن روزگار بود، به طرح و حل معما می‌پردازد و در این فن آن چنان پیش می‌رود که معماهای وی در میان مردمان کوی و برزن نیز رسوخ می‌کند.^۵

دیری نمی‌گذرد که از این فن دلزده می‌شود و چنانچه خود می‌گوید: «دیدم که شکستن این طلسم بی‌رنجی نیست و از وی هیچ امید گنجی نی» و گفته قاضی نورالله بعید ننماید که «در اواخر که ختم‌المدققین میرحسین نیشابوری وقت طبع خود را جلوه داد و معما را بر طبق بلند نهاده، خدمت مولانا به اتفاق سایر ارباب معما

۱. سام میرزا، بی تا، ص ۱۰۰-۱۰۱.

۲. امیر علیشیر نوایی، ص ۴۶.

۳. نک: دیباچه ملانظام بر دیوان.

۴. همان.

۵. در خلاصه الافکار آمده: «...به امیر علیشیر توسل داشته...».

۶. «این معما به اسم اسحاق از اوست:

که از اقبال دارد آشیانه».

سخادان طایر بخشنده دانه

[به نقل از مجالس النفائس، ص ۴۶؛ مرحوم علی‌اصغر حکمت، در پانوش می‌آورد: «نقطه از

سختا برود و اق بال او شود از طرفین، اسحاق می‌شود».

خاطر از آن صناعت پرداخت»^۱ چرا که ملانظام خود در مجلسی که میرحسین نیشابوری نیز حضور داشته، به پرسش امیر علیشیر که «چون است که چند گاه است ترك این معنا داده و دل بر کاهلی نهاده؟»^۲ چنین به ظرافت طبع پاسخ می‌دهد که: «از قهر این میرحسین که سدّ باب معما نه چندان کرده که قدم در حجله این بکر پرده‌نشین توان نهاد و دری به روی این مدعا توان گشاد»^۳.

رویکردانی ملانظام از معماگویی، مقارن با طیران اندیشه او به «پرواز گاه قصیده» بود و آن گونه که خود تصریح می‌کند، «نوباوه شاخ کلک» خود را در مجلس امیر علیشیر عرضه می‌دارد؛ قصیده‌ای موشح به نام امیر، با مطلع:

از شفق شب نیست سرخی بر بناگوش هلال داده دست سرور دوران فلک را گوشمال

گوپاموی، فضای سرایندگی وی را از پس اعراض کردن از معما، چنین توصیف می‌نماید: «بعد از آن، طبع بلندش به اقسام نظم خوش افتاد و به تلاش، [در] مضامین برجسته و خیالات رنگین، داد خوش‌کلامی داد»^۴.

تذکره‌های تحفه سامی، مجالس المؤمنین و در پی آن‌ها روز روشن، توجه ملانظام به مدح و منقبت اهل بیت پیغامبر(ع) را یکسر و بلافاصله پس از پشت پا زدن وی به عنوان «معمایی» دانسته‌اند و اینکه آیا پیش از پرداختن به قصاید مدحی، اشعار دیگری داشته یا نه اشارت نکرده‌اند. سام میرزا صفوی می‌گوید: «از غایت صفای نیت و خلوص طویت، در مداحی اهل بیت(ع) روی آورد و از رشحات اقلام

۱. مجالس النفائس، ج ۲، ص ۶۸۴.

۲. نك: «دبیاچه ملانظام».

۳. همین نکته را امیر علیشیر نیز در مجالس النفائس (ص ۹۶، ش ۲۸۴) درباره میرحسین معمایی آورده است: «... و فن معما را در لطافت و نزاکت به جایی رسانده که زیاده بر آن خیال نمی‌توان کرد و می‌توان گفت که این رهگذر را بند کرده است».

۴. نك: دبیاچه ملانظام.

۵. گوپاموی، ۱۳۸۷، ص ۷۲۶.

بلاغت انجامش ریاض سخنوری نصارت پذیرفت و از برکت سحاب افادت ایابش گل‌های گوناگون در حدیقه ذاتش در شکفت»^۱.

آنچه تقریباً مسلم به نظر می‌رسد، این است که پس از ترك گفتن معما، یکچند به «مطالعه قصاید اکابر» پرداخته و قصایدی نیز در همان حال و هوای سراینندگان پیشین و همروزگار خویش ساخته و به حاکمان، وزیران و افراد سرشناس عرضه داشته است. از جمله مهمترین ممدوحان وی می‌توان به امیر علیشیر نوایی اشارت کرد، کسی که نخستین قصیده‌اش موشح به نام وی بود. از جمله مدحیه‌های نظام در ستایش این امیر تیموری قصایدی با بیت‌های نخستین ذیل است:

آینه نشاط که زنگ ملال یافت صیقل به شام عید ز شکل هلال یافت

❦

ز سبزه صحن چمن چون سپهر اخضر شد بسیط عرصه عالم بساط دیگر شد

❦

نماز شام که تشت فلک فتاد از بام فکند پرده ز رخسار راز خویش تمام

❦

کتابه‌ای است بر ایوان این اساس نگون که الحذر ز فریب جهان بو قلمون
و ترکیب‌بندی با مطلع:

در آمد از درم آن ماهروی سیم‌اندام چو مهر پرتو رویش فتاد بر در و بام
همچنین در ستایش امرا، خواجگان و بزرگانی چون کبک خان،^۲ عمرو
معدی کرب، میر یوسف علی کاکلتاش، شاه محمدحسین^۱ و سلطان محمد محسن عادل،
به ترتیب، قصایدی با این بیت‌های نخستین سروده است:

۱. سام میرزا، ص ۱۰۰-۱۰۱.

۲. در تذکره روضة السلاطین، فخری هروی، ص ۴۹ درباره وی آمده است:

او نیز ولد سلطان حسین میرزا بود و به کبک میرزا شهرت داشت و به
غایت خوب صورت و پسندیده اخلاق بود. و مولانا مانی کاسه‌گر و
مولانا درویش روغنگر تربیت کرد و ندمای مجلس او بودند

ز برف کوی زمین گشت سر به سر نایاب نهاد بیضه در این آشیانه زاغ سحاب



شب نوروز من آن زلف معنبر شده است که به رخسار چو زلف تو برابر شده است



چون که فراش چرخ مینافام زد شبانگاه شامیانه ستام



اگر از عشق بتان رخنه در ایمان باشد کافرم گر به جهان هیچ مسلمان باشد



زهی انجم سپاه آسمان درگاه مهر افسر سکندر جاهد دارا رای ملک آرای دین پرور

للهو او پادشاهی زبان آور و سخن سنج و عیاش بود... در مشهد امام
رضا علیه التحية والثناء از دست اوزبك شربت شهادت نوشید. قبرش به
قرب گنبد حضرت امام است.

ملانظام در قصیده‌ای وی را این گونه خطاب می‌کند:

جهان پناها دریادلا شهنشاهها تویی که خلق جهان راست درگه تو مآب
حکایتی است مرا عرضه می‌کنم کاخر رود به مجلس شاهان حکایت از همه باب
شها به ملك هراتم رسیده یرلغ شاه که هان به خدمت خدام بارگاه شتاب
اگر چه در خور خدمت فی‌ام شهنشه را که ذره‌ام من و شاه آفتاب عالمتاب

۱. وی در اصفهان حکومت داشته است. ملانظام در جایی وی را چنین مدح می‌گوید:

فروغ باصره ملك امیر شاه حسین که بر غلامی او کرده روزگار اقرار

...

چه جای ملك صفاهان که در بدایت حال جهان به ذات شریف تو دارد استظهار
اگر به عهد تو بودی کمال کی گفتمی که در دیار کرم نیست ز آدمی دیار
از آن نظام به ارسال نظم جرئت کرد که خاطر تو بود نقد فضل را معیار

...

اگر ز دور دعا گویمت عجب نبود که در قبول دعا شرط نیست قرب جوار

و ترکیب‌بندی در مدح خواجه زینل، با مطلع:

اگر چو ماه کسی جا بر آسمان گیرد
شبش چو هاله غم و درد در میان گیرد
ملائنظام، این رویه را دست کم تا زمان وفات حامی و مشوق خویش، امیر
علیشیر (م ۹۰۶ق) ادامه می‌دهد. پس از مرگ امیر و کم رنگ شدن توجهات
صاحب‌منصبان و مالداران و بی‌مهری آنان نسبت به وی که دوران پیری و ناتوانی
جسمانی را نیز می‌گذراند فصل تازه‌ای از زندگی وی رقم می‌خورد، به گونه‌ای که
از تعریف و تمجید و ستایش کسانی که خود درباره‌شان می‌گوید:

معاصرم به گروهی که نزدشان باشد
نکوتر از نُقط شعر دانه‌های شعر
روی بر می‌تابد و خود را وقف مدحت‌سرایی خاندان عصمت و طهارت (ع)
می‌نماید و از انفاس قدسیه امیرالمؤمنین (ع) چنین می‌طلبد که:

داد ده‌ها نظام را داعیه آنکه بعد ازین
حصر کند به مدحتت شیوه نظم‌گستری
نی که تمام عمر خود صرف کند به گوشه‌ای
بهر مدیح ناکسان همچو ظهیر و انوری
و در قصیده‌ای که با شکایت از پیری می‌آغازد؛

گذشت عمر دریغا که در سرای جهان
به قدّ خم‌شده سنجم ترازوی عصیان
ز منظر شه و غوغای او مرا چه خبر
که سر فکنده به پیشم ز گوش‌های گران

...

سحاب موی سیاهم سفید شد بر سر
وزین سحاب فروریخت ژاله دندان

...

مپرس کز چه عذار تو زعفرانی شد
که باغ زندگی‌ام را رسیده وقت خزان
قد دوتا شده‌ام از میانه مردم
به گوشه‌ای است که دایم به گوشه بوده کمان

...

سفید گشت مرا موی و ریخت دندان‌ها
بلی ستاره نماند چو صبح گشت عیان
به خود نهیب می‌زند و می‌گوید:

بگو چرا شده‌ای مدح‌سنج هر دونی
که وقت مرگ بود رسم گفتن هذیان
نیاید از من فرسوده هیچکس را یاد
به حیرتم که چه سازم در این کهن‌زندان

...

شکست قدر خود از بهر نان نباید کرد
مرا که نیست کنون قوت شکستن نان

چه باک دارم از این‌ها گر افکنم خود را بر آستانِ شه کارگاه کون و مکان

...

وصی احمد مرسل علی ابوطالب ننگ بحر هنر درّ لجه عرفان^۱

چنان که پیش‌تر اشاره شد، این دوره از زندگی و شاعری ملا نظام استرآبادی، مصادف با پانزده سال پایانی عمر وی بود. نظام پیر و فرتوت که پس از فقدان امیر علیشیر نوایی، روزگار را به سختی می‌گذرانید، از غربت در هرات، شهری که سالیان درازی را در آن به سر برده بود، به تنگ می‌آید؛

به غربتم شده قامت دو تا به هیئت چنگ فغان که نیست در این شهر يك غریب‌نواز
و از خمیده گشتن قامتش که گویا در قیاس با عمر رفته، خیلی زود به سراغش آمده و نیز بی‌مهری بزرگان عهد که بر درد پیری زودهنگام افزون کرده، به فغان و فریاد است:

چرخ ستم‌شعار به عهد شباب کرد بر هیئت هلال دو تا قامت مرا

روزی من غم است که دوران همی زند روزی هزار بار به خوان غم صد

یا رب چه شد که اهل هنر را چو خاک راه سازند پایمال بزرگان عهد ما

از این رو عزم زادگاه خود، استرآباد، می‌کند و باقی سالیان عمرش را در آنجا می‌گذراند. گویا مدتی را نیز در آن دیار به مدح بزرگانی چون محمود میرزا^۲ و سیف‌الدین مظفر بتکچی حاکمان خراسان و عمرو معدی‌کرب^۳ از خواجگان و صاحب‌منصبان استرآباد می‌گذراند ولی به زودی از این رویه سرخورده می‌شود،

۱. قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین، سیزده بیت از این قصیده درازدامن را نقل کرده است.

۲.

محیط درّ شرف آفتاب ذروه جاه سپهر اختر عزّت نظام دین محمود

سواد خطّه جرجان ز آفتاب ستم به زیر سایه الطاف شاملت آسود

۳.

عمرو معدی‌کرب آن خواجه سلطان شوکت که غبار در او آب سکندر شده است
استرآباد بود در نظر اهل خرد گل‌عداری که بر او تخت تو زیور شده است

رویه‌ای که جز خواری و شکستِ روحانی چیزی در پی نداشت. وی در قصیده‌ای که به یکی از این ممدوحین فرستاده، چنین دلزدگی خویش را اظهار می‌دارد:

برای جایزه شعر کان به مدحت توست کدام شعر که چون رشته گهر باشد
روا بود که چو من شاعری به موی سفید عصا به کف گه و بیگانه در گذر باشد؟

تنها تاریخی که وی در قصاید خویش بدان اشارت دارد، تاریخ نهصد و دوازده هجری است؛ در قصیده‌ای که به ستایش پیغامبر گرامی پرداخته، با مطلع:

خروس مهر چو پرد به زیر طاق زبرجد غبار صبح برآمد به اوج طارم فرقد
چنین آورده است:

هنوز ددبده خسروی توست اگرچه دوازده شده از سال هجرت تو و نهصد
در همین ایام است که به قصد زیارتِ مشهد الرضا علیه آلاف التحية والثناء—
عازم خراسان می‌شود و در هنگام بازگشت، قصیده‌غزایی در ستایش آن حضرت می‌سراید؛ مطلع:

ای غبار آستان کحل چشم حور عین وی نسیم روضه‌ات باد پر روح الامین
و در ابیات پایانی، آن روضه مقدسه را چنین وداع می‌گوید:

با سگانت مدتی عمرم به خوشحالی گذشت لیکن اکنون می‌روم با سینه اندوهگین
الوداع ای گوهر دُرَج نبی الهاشمی الوداع ای اختر برج امیرالمؤمنین

...
الوداع ای کاشف حق مقتدای راستان الوداع ای کعبه ملت امام راستین

...
من کی‌ام تا در حساب آیم تو را گویم وداع ای منت از زمره خیل غلامان کمین
گرچه مانند منی را نیست این حد لیک هست بر امید عفو و لطفت بنده گستاخ این چنین
خواند از خیل سگان درگهت خود را نظام گر خراسانش بود منزل و گر جرجان‌زمین

وی سال‌های پایانی عمر تقریباً طولانی خویش را در انزوا و تهیدستی به سر می‌آورد و گویا در میان همه کسانی که وی پیش از این به مدح و تعریفشان قصایدی عرضه داشته بود و در عوض آن‌ها از توجه به وی شانه خالی کرده بودند، تنها خواجه سیف‌الدین مظفر بتکچی، گوشه‌چشمی به شاعر کهنسال داشت. ملائینظام

منظومه سعادتنامه، «که از حماسه‌های مذهبی سرگذشت و جنگ‌های پیامبر، به وزن خسرو و شیرین [نظامی]» است را به سال ۹۱۸ ق.^۱ به نام وی به رشته نظم کشید^۲ و هر از چند گاهی در وصف او و خدماتش در ولایات خراسان و گرگان، ابیاتی می‌سرود. وی در يك رباعی که در آخرین سال زندگی‌اش، ۲۱ ق گفته، از این امیر چنین دم می‌زند:

چون خواجه مظفر که بود معدن داد کرد از کرم شاه خراسان آباد
تاریخ شد این خجسته مصرع کو را «با لطف اله دولت شاهی باد»

و بالأخره به تاریخ هشتم جمادی الاول سال ۹۲۱ در استرآباد شهری که در آن از جور ایام، به تنگ آمده بود^۳ جان به جان آفرین تسلیم می‌کند.

در دستنویس کتابخانه ملی، در قطعه پایانی، برگ ۹۹، چنین آمده است:

خسرو نظم نظام آن که نداشت در جهان هنر و فضل بدل
زین چمن طایر خو کرده شدش عاقبت طعمه شاهین اجل
رفت بیرون سو ازین مرحله ساخت ساحت جنت فردوس محل
روز تاریخ و مه و سالش بود «هشتم از ماه جمید الاول»

خلد برین تاریخ وفات وی را در پی سال درگذشت خواجه آصفی که همان نهصد و بیست و يك است، این گونه یاد می‌کند: «سالکان طریق آگهی را هادی، والاشان علم و عرفان را فروزان‌اختر، و از جمله مداحان سوره مبارکه هل أتى علیه من التحیات ازکاهها بود. چون روزگارش به پایان رسید، در سال مذکور متوجه سفر

۱.

«ز هجرت نهصد و هجده گذشته که کلکم زین هنر فیروز گشته»

۲. منزوی، ۱۳۵۳، ج ۴، ص ۲۹۱۰.

گفتنی است منظومه سعادت‌نامه در حدود سیزده هزار بیت است و این گونه آغاز می‌شود:

«خداوندا در گفتار بگشای دلم را دولت دیدار بنمای»

۳. در قصیده‌ای که در ستایش امیرالمؤمنین (ع) سروده، بیت چهل و پنجم می‌آورد:

به ملك استرآباد استرآبادی زبون باشد چه بودی آنکه می‌بودم عراقی یا خراسانی

آخرت گردید». ^۱ وی را در قبرستانی، بیرون دروازه استرآباد، معروف به دروازه دنک کوبان به خاک سپردند و گویا تا عهد ناصری مزار وی معلوم بوده است چنانچه در کتاب شرح حال ادبای استرآباد که در همین عهد و به سال ۱۲۹۴ ق. تألیف شده است، چنین آمده:

در سال نهصد و بیست و یکم وفات یافت و از بعضی از ثقات، این مسودہ اوراق استماع نمود که مدفن شریف او در خارج دروازه استرآباد که معروف است به دروازه دنک کوبان و الآن آن دروازه خاکریز است و واقع در طرف شمال بلده مزبور، در قبرستان آنجا که وسعتی دارد می‌باشد. لوح مزارش که بالفعل موجود است در آن مکان ناطق به این مطلب است. ^۲

در میان تذکره‌های، فارسی که ذکری از ملانظام کرده‌اند، تذکره روز روشن، وفات وی را در هرات می‌داند و می‌آورد:

عمر در هرات به سر بُرد و همان جا در سنه احدی و عشرين و تسعمائه از نظم نظام عنصری دست کشید و به زیر خاک خوابید. ^۳

و همین قول موافق با آن چیزی است که مترجم مجالس النفائس، سلطان محمد فخری هراتی، بدان قایل است؛ ^۴ وی می‌گوید: «قبرش در خیابان است». ^۵ به نظر می‌رسد آنچه نویسنده روز روشن و مترجم مجالس النفائس دربارهٔ مکان وفات و مدفن وی قایل شده‌اند، دربارهٔ کس دیگری که زندگی و آثارش با ملانظام خلط شده، صادق باشد.

تذکرهٔ هفت‌اقلیم و در پی آن، صبح صادق و خلاصه الافکار می‌آورند:

۱. واله اصفهانی، ۱۳۷۲، ص ۳۱۵.

۲. ذبیحی، مسیح، ۱۳۴۸، ص ۱۲۱.

۳. محمد مظفر صبا، ۱۳۴۳، ص ۸۳۴.

۴. کتاب لطائف‌نامه ترجمهٔ مجالس النفائس، در سال ۹۲۸ ق نوشته شده است.

۵. امیر علیشیر نوایی، ص ۴۶. ناگفته نماند که جملهٔ «قبرش در خیابان است» افزودهٔ مترجم،

فخری هراتی، است که مصحح شادروان، علی اصغر حکمت، متن امیر علیشیر پنداشته‌اند.

دخترش هم طبع موزون داشت و بعد فوت پدر، به جهت درخواست سنگ قبر، این قطعه به یکی از اکابر عصر^۱ فرستاد:

سرفرازا نظام سحرسُخن	داشت در جان و دل محبت تو
از چه رو مانده قبر او بی سنگ	عجبم آید از مروّت شو
در زمان حیات چون نکشید	منت دیگران به دولت تو
در تَه خاک نیز آن بهتر	که بُود زیر بار منت تو ^۲

البته اینکه ملّا، دختری داشته، با این بیت وی در یکی از قصایدش خیلی سازگار نیست:

چه غم که مرا نیست نسل در جهان زیرا که باشدم ز معانی به روزگار اولاد
و نقلِ خُلد برین که نظام، مادری بس کهنسال داشته و به تجهیز و تکفین وی
اقدام کرده، بر این ناسازی پای می فشرد؛

مشهور است که در نظم هر يك از قصاید غرّا که موشح به نام نامی آن حضرت می ساخت، صله و جایزه آن قصیده از عالم غیب به وی می رسید. چون قصیده مشهوره معروفه به چرخیات^۳ را در مدح آن قبله مآرب و کعبه حاجات به اتمام رسانید، پیشتر از آنکه صله آن را دریابد، روزگارش به انجام رسید و چون حال امثال این طایفه در دار ملال بر جهانیان ظاهر می باشد، مادر وی که زالی کهنسال بود در تجهیز و تکفین مولوی عاجز مانده بود که مقارن آن صدای در برآمد و شخصی آواز داد که عزیزی هدیه جهت مولانا فرستاده، کسی بیاید و آن را برگیرد. چون

۱. نك: تذكرة مخزن الغرائب ص ۴۷۰-۴۷۱، ش ۲۵۹۷: «مولانا نظام استرآبادی: وی شاعر ابوالغازی سلطان حسین میرزا بود... صبیّه مولانا نظام از میرزای مزبور، سنگ قبری جهت پدر خود التماس نمود...».

۲. محمد مظفر صبا، ص ۸۳۴.

۳. قصیده‌ای است صد و دوازده بیتی نامبردار به «معراج الخیال»، در ستایش مولای متقیان علی(ع) با بیت نخستین:

فضای باختر شد شام گلگون از می همرا که آمد چرخ را در کوه مغرب شیشه بر خارا

مادر جناب مولوی به پشت درآمد که صورت حال باز داند، آن شخص خرقة سربسته به وی سپرد که این اسباب دفن مولاناست که عزیزی به رسم تحفه فرستاده و چون مادر مولوی خواست که نام آن عزیز را از آن شخص بپرسد کسی را ندید و بر وی ظاهر شد که آن هدیه از عالم غیب به ازای صله قصیده مذکوره رسیده، آن گاه به تجهیز و تکفین گرامی فرزند پرداخته، خاطر از مهم وی فارغ ساخت.^۱

اینکه مولانا، دختری داشته یا نه و یا روزگار را با مادر کهنسال خویش به سر برده^۲ می‌تواند از این مهم نشأت بگیرد که در اواخر دوره تیموری، ما به دو سراینده به نام «نظام استرآبادی» برمی‌خوریم که هر دو در حوزه ادبی هرات درخشیده‌اند. تذکره روز روشن پس از اشتباهی که در تشخیص دوران زندگی «میر نظام‌الدین کبودجامه» دچار شده،^۳ به خوبی این دو شخصیت را از یکدیگر تفکیک می‌نماید و به لغزش پاره‌ای تذکره‌نویسان در قایل شدن به يك نظام‌الدین استرآبادی اشارت می‌نماید؛

در شمع انجمن این مولانا نظام [معمایی] و امیر نظام‌الدین کبودجامه استرآبادی را یکی شمرده. از اینجاست که رباعی امیر و ابیات مولانا به نام نظام‌الدین استرآبادی آورده و قصه پُرغصه امیر و سال وفات مولانا در ترجمه‌اش نگاشته. و صاحب خزانه عامره و دگر ارباب تذکره مولانا را غیر امیر انگاشته [اند].^۴

مرحوم سعید نفیسی نیز در کتاب تاریخ نظم و نثر در ایران (تا پایان قرن دهم) ذیل دو شماره به این دو شاعر هم‌روزگار می‌پردازد و درباره این «میر نظام‌الدین

۱. واله اصفهانی، ص ۳۱۶.

۲. البته داشتن مادر و دختری، بدون نفی یکی از آن‌ها، منطقی به نظر می‌رسد.

۳. نویسنده تذکره روز روشن، میر نظام‌الدین را سراینده دربار تگش خان خوارزمشاه می‌داند و

در عین حال وی را مرتبط به دستگاه سلطان التمغا می‌شناساند!

۴. محمد مظفر صبا، ص ۸۳۳.

کبودجامه^۱ «استرآبادی» که به نادرست با عنوان «مولانا نظام‌الدین استرآبادی» یاد می‌کند، می‌نویسد:

وی به جز نظام استرآبادی، شاعر معروف قرن نهم است که اشعار او منحصر به مدایح ائمه اثناعشری و یکی از معروفین شاعران این سبک است؛ زیرا که اشعار وی تنها شامل مدایح امرای دربار سلطان حسین بایقرا مانند علیشیر نوایی و مظفر حسین میرزا و سیف‌الدین مظفر بتکچی و عمر معدی کرب سلطان و غیاث‌الدین علی بتکچی و امیر جمال‌الدین محمد شیرنگی و امیر شاه حسین اصفهانی و امیر یوسف‌علی کوکلتاش و سید زین‌العابدین صادق و مرثی علیشیر نوایی و امیربابا و خواجه مجدالدین ابوعلی و خواجه شمس‌الدین محمد بتکچی و غیره است و نسخه‌ای که از دیوان او در دست است، تاریخ ۹۹۴ دارد و پیش از آن تاریخ در گذشته است. اشعار وی منحصر به قصاید و مقطعات و مرثی است و شعر را روان و شیوا می‌گفته است.^۲

البته به نظر می‌رسد استاد شادروان در جداسازی این دو شاعر استرآبادی به بیراهه رفته‌اند و قصاید مدحی ملا نظام معمایی درباره برخی بزرگان آن روزگار را از جمله آثار میرنظام معرفی نموده‌اند.

چنان که پیش‌تر آمد، مرحله نخست قصیده‌سرایی نظام، بیشتر به مدح برخی صاحبان زر و زور گذشته و دیوانی از این قصاید ترتیب یافته و مرحله دوم به مدح و منقبت خاندان عصمت و طهارت، به ویژه امیرالمؤمنین علی (ع)، اختصاص پیدا کرده است از این رو در پاره‌ای دستنویس‌های به دست رسیده، قصاید نخستین و در پاره‌ای دیگر قصاید مرحله دوم ملا نظام با دید می‌آید، که این خود یکی از علل فرض دو سراینده که کاملاً دو فضای جداگانه در سرایش قصیده داشته‌اند، می‌باشد. در این میان دستنویس‌هایی نیز وجود دارد که هر دو مرحله قصیده‌سرایی ملا نظام را دارا می‌باشند. از آن جمله دستنویس کهنه شماره ۲۵۱۴ کتابخانه ملی است

۱. کبودجامه از اعمال استرآباد است.

۲. نفیسی، سعید، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۰۹.

که مجموعه چهار دیوان، با چهار سرلوح مستقل می‌باشد. بخش نخستین این مجموعه، قصاید و ترکیب‌بندهایی در ستایش امرا، وزرا و خواجگان و نیز شامل چند قطعه و رباعی می‌باشد و بخش دوم، قصایدی در ستایش پیامبر گرامی و خاندان پاکش و دو بخش پایانی، غزلیاتِ ملاطائر و ملامهدی استرآبادی است.

البته نباید از خطا و سهل‌انگاری کاتب یا گردآورنده این دستنویس غفلت کرد که دیباچه نثرِ ملانظام را به نادرست در ابتدای دیوان دوم قرار داده است. با اندکی دقت به محتوای این دیباچه که علتِ رویگردانی از معما و روی آوردن به قصیده را توضیح می‌دهد و هیچ اشارتی به مدح و منقبت اهل بیت (ع) نمی‌کند و بالعکس، از قصیده‌ای در ستایش امیر علیشیر دم می‌زند و در پایان دیباچه می‌آورد: «رسوخ اعتقاد به گفتن قصیده بیشتر شد و به این مزخرفات که جمع آورده، مشغول شد»، روشن می‌شود که این دیباچه در ابتدای دیوان نخست که به مدح امرا و بزرگان تیموری پرداخته، جای داشته است و هرگز شاعری با چنان مایه اعتقادی، هرگز به قصایدی در منقبت اولیای دین، واژه «مزخرفات» را به کار نمی‌گیرد. بنابراین اشارت وی به مطلقِ قصیده، در پی یادکرد امیر علیشیر و مدح وی، بر سنخیتِ این دیباچه با مضمونِ دیوانِ نخستِ دستنویسِ کتابخانه ملی پای می‌فشرد و می‌تواند بر بی‌اساسی قولِ پاره‌ای تذکره‌نویسان چون قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین که بخش‌هایی از این دیباچه را نقل کرده و از آن بر سرخوردگی ملانظام از معما و روی آوردن به مدح و منقبت اهل بیت (ع) شاهد آورده، دلالت کند.

از دیگر قراینِ اختصاص این دیباچه به بخشِ نخستِ دستنویس همانا ابیاتی است که در دیباچه آمده است. یکی از آن ابیات، بیتِ ذیل می‌باشد:

از شفق شب نیست سرخی بر بناگوش هلال داده دست سرور دوران فلك را گوشمال^۱

۱. بیت دوم این قصیده:

مظهر دانش سپهر دین علیشیر آن که هست لامع از عکس ضمیرش اختر اوج کمال

که به قول خود ملانظام: «تا آخر [قصیده] موشح به نام با احترام آن حضرت [یعنی امیر علیشیر نوایی] است».^۱ این قصیده سی و هفت بیتی در صفحات ۶۸-۷۱ بخش نخست دستنویس آمده که مطلع آن در دیباچه نقل شده است. همچنین بیت:

به قادری که سماوات بی ستون برپاست به قدرتش و علی کلّ ما یشاء قدیر^۲
 که در دیباچه آمده، خود بیت دهم از قصیده‌ای سی و دو بیتی^۳ با مضمون هجو می‌باشد که در صفحات ۱۱۵-۱۱۷ از دیوان نخست نوشته شده، یعنی در نیمه آن. و در پایان دیباچه نثر ملانظام، این رباعی به چشم می‌خورد:

ای رفته به پای فقر در راه یقین دنیی مطلب به اهل دنیی منشین
 در فقر بلندی است نه در جاه کزین عیسی به فلک بر شد و قارون به زمین
 که در میان رباعیات، در قسمت انتهای دیوان نخست آمده است.

از این مهم نگذریم که در مرحله نخست قصیده‌سرایی نظام، قصیده‌ای در ستایش حضرت علی بن موسی الرضا(ع) به چشم می‌خورد که البته در آن قصیده هم پس از آفرین حضرت به مدح امیر علیشیر منتقل می‌شود؛ با مطلع:

ز اقتضای قضا وز اقتدار قدر چو شد حواله که سازم بسیج راه سفر
 که در بیت سی و دوم می‌آورد: امام مفترض الطاعه پیشوای امم
 و بلافاصله می‌گوید:

دوم که همچو رکاب است بخت مستعد به پای بوس جهان داور هنرپرور
 جناب عرش جنیبت نوایی آن که بود ز گرد موکب عزّش غبار روی قمر

۱. نك: دستنویس کتابخانه ملی، برگ ۱۰۱، ب.

۲. نك: همان، برگ ۱۰۲، ب.

۳. با مطلع:

زهی خجسته ضمیری که آفتاب منیر نتیجه‌ای است تو را از فروغ صبح ضمیر

۴. نك: دستنویس کتابخانه ملی، برگ ۸، الف.

بنابراین اشعار ملائینظام استرآبادی، بر خلاف نظر استاد نفیسی و تصریح تذکره‌نویسان، منحصر به مدایح ائمه اثناعشری نیست و یکسر پس از کنار گذاشتن معماگویی، به مداحی اهل بیت پرداخته است، بلکه در فاصله میان ترک معما و پرداختن به مدح خاندان پیغامبر(ع)، بیشتر به مدح امرای سلطان حسین بایقرا مشغول بوده است.

یکی از دلایل استوار بر اینکه مداح امرای سلطان حسین، همین ملائینظام معمایی است، قرابت و یکسانی ساختار، ترکیبات و پاره‌ای مفاهیم و معانی به کار رفته در قصاید منسوب به میر نظام‌الدین کبودجامه‌ای (که در اصل از آن ملائینظام معمایی است) و قصاید مدح و منقبت اهل بیت(ع) که سراینده آن ملائینظام مورد نظر ماست، می‌باشد. از آن جمله می‌توان به همان قصیده‌ای که پیش‌تر آمد با مطلع:

زهی خجسته ضمیری که آفتاب منیر نتیجه‌ای است تو را از فروغ صبح ضمیر

اشارت کرد که در بیت سیزدهم می‌آورد:

فتاده کار مرا با خری که نزدیکش «یکی بود نُقط شعر و دانه‌های شعر»

سراینده این قصیده، به زعم مرحوم نفیسی، میر نظام‌الدین کبودجامه‌ای است. حال به این بیت ملائینظام معمایی در قصیده‌اش که در ستایش امیرالمؤمنین(ع) گفته، بنگرید:

معاصرم به گروهی که نزدشان باشد «نکوتر از نقط شعر دانه‌های شعر»^۱

به جز شباهت‌های ساختاری قصاید، اینگونه قرابت‌ها در آثار مورد پژوهش ما کم نیست و لاجرم ما را به يك سراینده و البته در دو فضای گونه‌گون رهنمون می‌گردد. با این همه تفکیک و تشخیص این دو شاعر از یکدیگر بدون یافت شدن دیوانی منسجم از میر نظام‌الدین کبودجامه‌ای و تا روشن شدن زندگی وی، چندان دلچسب و اطمینان‌بخش نخواهد بود.

ماجرای تداخل آثار ملائینظام معمایی با سراینده‌گان دیگر همین جا به پایان نمی‌رسد و برای تفکیک کامل شخصیت و آثار «نظام» مورد نظرمان که

۱. قصیده‌ای است با مطلع:

به رسم تحفه دهم جان بگیر و خرده مگیر
جز این نمانده مرا تحفه‌الفقیر حقیر

در ابتدای حال به معما دست یازیده و سپس از آن روی گردانده و به سرایش قصاید مدحی دربارهٔ اهل بیت عصمت و طهارت (ع) پرداخته - لازم است که به دو «نظام» دیگر که در جنگ‌ها و تذکرها از آنان نیز نقل شعر می‌گردد، اشارت نماییم: یکی قاضی نظام‌الدین هروی است که «بسیار دانشمند و حمیده‌خصال بوده. از قضات شهر هری و معاصر امیر علیشیر است. این بیت از اوست:

به دُور روی توام بت پرست می‌گویند چه گویم ای بت من هرچه هست می‌گویند^۱
وی از خاندان معروف نظامیان هرات در شمار است که «بر مسند قضا متمکن بود».^۲

اتفاقاً «معما را به تکمیل تمام تحصیل نموده و معميات مشکله را به تسهیل گشوده. بر رساله جناب میرحسین شرح نیکو نوشته».^۳ همین خصوصیت قاضی نظام‌الدین، یعنی اقبال به معما که در روزگار وی بسیار شایع بوده، سبب شده تا در پاره‌ای کتب تذکره و یا جنگ با ملانظام معمایی (م ۹۲۱) اشتباه شود.

بجاست که بدانیم «ذکر مولانا نظام‌الدین» قاضی در نسخه بدلی از کتاب مذکور احباب سیدحسن بخاری، با عنوان «مولانا نظام قاضی» آمده است که مصحح دانشمند این تذکره، در پانوشت آن صفحه یادآور شده‌اند.^۴

دیگری، میرزانظام دستغیب شیرازی است که از وی با عنوان «میرزانظام» یاد می‌شود. در عهد شاه‌عباس ماضی بوده، از سخنوران مشهور است. دیوانش به سه هزار بیت می‌رسد. در سنه يك هزار و سی و نه وفات یافته، در پهلوی خواجه حافظ شیرازی - قدس سره - مدفون شد».^۵

۱. واله داغستانی، ۱۳۸۴، ج ۴، ص ۲۲۵۳.

۲. امیر علیشیر نوایی، ص ۹۵، ش ۲۸۲، ذیل: سید اختیار.

۳. سیدحسن بخاری، ۱۳۷۷، ص ۲۳۸، ش ۱۹۵.

۴. دستنویسی از دیوان قاضی نظام‌الدین هروی در کتابخانه سلطنتی کاخ گلستان موجود است.

۵. واله داغستانی، ۱۳۸۴، ج ۴، ص ۲۲۷۷.

گویا طبع وی بیشتر به غزل و رباعی متمایل بوده. در دستنویس جنگ صائب، چهل و پنج بیت، که بیشتر مفردات هستند، از وی نقل شده که به جز چهار بیت عیناً در ریاض الشعراء آمده است؛ آن چهار بیت از این قرارند:

۱. فلك هر لحظه داغی می‌نهد بر سینه گرمم مدام از ساده‌لوحی گل در آتشیخانه می‌کارد

۲. بنال ای دل که چشم اشکبار است در این دم تیغ عاشق آبدار است

۳. ز چشم قطره اشکی گذر کرد دلا آهی که اختر در گذار است

۴. هیچ کس با تو و با ذات تو بیگانه نبود در هر خانه زدم غیر تو در خانه نبود^۱

دستنویس دیگری با عنوان تذکرة الشعراء که در قرن دوازدهم کتابت شده است، هم از «ملائنظام معمایي» و هم از «میرزانظام» ابیاتی آورده است. البته از میرزانظام شیرازی با عنوان «استرآبادی» یاد کرده که نادرست می‌باشد. در صفحه ۶۷۶ این دستنویس چنین آمده:

ملائنظام معمایي:

به هم بود غم و شادی اسیر دنیا را مگس دو دست به سر پای در شکر دارد

به دنبال آن در صفحه ۶۷۷ آورده:

میرزانظام استرآبادی:

برای راحت خود داغ می‌نهم بر تن که هر کجا نهم داغ بیشتر سوزد
وله ایضاً:

دل را عشق گرداند به گرد چشم پرگارش چو آن مرغی که گرداند کسی بر گرد بیمارش
وله ایضاً:

خطا باشد تبسم را به دشنام آشنا کردن نباید معنی نیکو به لفظ بد ادا کردن^۲

این سه بیت میرزانظام در دستنویس جنگ صائب و تذکرة ریاض الشعراء نیز نقل شده‌اند.

۱. جنگ صائب، دستنویس، ذیل ش ۲۶۸.

۲. تذکرة الشعراء، دستنویس، ش ۳۸۶۳.

البته ماجرای انتساب آثار ملا نظام معمایی به دیگران نه تنها به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه بسیار پیش‌تر می‌رود به طوری که شمار قابل توجهی از ابیات وی در دیوان قصاید و غزلیات حکیم نظامی گنجه‌ای (م ۶۱۴ق) نیز وارد شده است. سه قصیده کامل ملا نظام به ترتیب در صفحات ۲۱۸-۲۲۰ (۵۴ بیت)، ۲۳۴-۲۳۶ (۴۰ بیت)، ۲۳۹-۲۴۱ (۴۹ بیت) دیوان مزبور که به کوشش سعید نفیسی فراهم آمده، به چشم می‌خورد؛ با بیت‌های آغازین:

گر عاقلی مباش مقید به هیچ جا
نشیده‌ای که ملک خدا بنده خدا؟
کردم نهان به جیب ز شمشیر یار سر
کز تیغ او فرو شده هر سو هزار سر
در این چمن که ز پیری خمیده شد کرم
ز شاخ‌های بقا بعد ازین چه بهره برم؟

شادروان نفیسی در پانوشت قصیده نخست متذکر شده‌اند که «این قصیده در دیوان نظام استرآبادی شاعر قرن نهم نیز هست و با روش او بیشتر تناسب دارد» و در پانوشت قصیده دوم به جز این آورده‌اند که «تخلص نظام در پایان قصیده می‌رساند که انتساب آن به نظامی درست نیست» ولی در مورد قصیده سوم که در همه دستنویس‌های دیوان ملا نظام معمایی به چشم می‌خورد، تذکری نداده و اشارتی نفرموده‌اند.^۱

به جز این، در بخش «مقطعات و ابیات پراکنده»ی دیوان نظامی، ص ۳۴۹، این چهار بیت آمده است:

ز بعد معرفت کردگار لم یزلی
نبی شناسم و آن گه علی و آل علی
خداست آن که تعقل نمودن کُنْهش
برون نهاده قدم از حدود احتملی
نبی است آن که بود در مدارس تحقیق
بری کتاب کمالش ز نکته جدلی
علی است آن که گذارد ز برق لمعه تیغ
حسود را که کند نقد بوته دغلی^۲
که بیت‌های نخست قصیده بیست و سه بیقی ملا نظام می‌باشد، با بیت مقطع:

۱. البته با چشم پوشی از «روش ملا نظام»، نبودِ تخلص شاعر در این قصیده، مایه سردرگمی است.

۲. همین چهار بیت، ذیل نام «مولانا نظام‌الدین نظام»، در تذکره تحفه سامی آمده است.

نظام را سگ خود خوان کزین شرف شاید شود عزیز به درگاه حیّ لم یزلی
 همچنین قطعه شش بیتی، در صفحه ۳۴۸ این دیوان:
 نان جوین و خرّقه پشمین و آب شور سی پاره کلام و حدیث پیمبری
 تاریک کلبه‌ای که پی روشنی آن بیهوده منّتی ننهد شمع خاوری
 با یک دو همنشین که نیرزد به نیم جو در پیش ملک همّتشان ملک سنجری
 زین مردمان که دیو از ایشان حذر کند در گوشه‌ای نهان شده بنشسته چون پری
 این آن سعادت است که بر وی حسد برند آب حیات و رونق ملک سکندری
 در پاره‌ای از جُنگ‌ها چون دستنویس شماره ۲۷۸۶ مینوی، ص ۸۲ با عنوان
 «ملائنظام» آمده است.

نمونه‌هایی از شعر ملائینظام

[در حکمت و شکایت از زمانه ناساز]

فغان که چرخ جفاپیشه بر من ناشاد کمان جور و خدنگ جفا کشید و گشاد
 جهان چنین که در خوشدلی به رویم بست چسان به خاطر غمگین وزد نسیم مراد؟
 زمانه بهر جفا یاد بیدلان آرد چه طالع است که هرگز نرفتمش^۱ از یاد؟
 سپهر با همه^۲ دندان اختران هرگز گره ز کار فروبسته کسی نگشاد
 شفق به چرخ نباشد عجب که نیست غریب اگر به خون شود^۳ آلوده دامن جلاد
 دهد به مهد جفا جنبشم زلازل غم به بخت من پسری مادر زمانه نژاد
 همان کمینگه عمر است این جهان که در او فلک ربود کلاه کی و قبای قباد
 نفس مزن سر خود را نگاه دار که نیست به غیر تفرقه مشت غبار را از باد
 به جیب فقر بکش سر که بهر گردن ما گرفته چرخ معاند به کف کمند عناد
 ز کتم غیب کند روزگار هر ساعت برای خاطر من تازه محنتی ایجاد

۱. مل: نرفتمی.

۲. میج: سر.

۳. میج: بود.

برآیدم ز درون دود آه زانکه سپهر
ازان به چرخ فرستم ز دود آه غبار
چگونه در بَلَد تن حضور جمعیت
زمانه گنج هنر در دلم نهاده ازان
در این مَعاک نظام از جفای دور زمان
برای سستی طالع همین سند کافی است
ز چرخ بهر چه نالم که این گناه کسی است
نهال خامه دانش در این زمان کس را
کسی نظر نکند بر هنر در این بازار
به شعر وقت بیان کرده ظاهر این معنی
هنر نهفته چو عنقا بماند زانکه نماند
اگرچه حال خرابم ز شاعری است ولی
منم که شام و سحر در فضای دشت خیال
نسیم گلشن نظم به مرده جان بخشد
مذاق جان شود از شهد نظم من شیرین
به روی صفحه ز هر بیت دلگشای متین
خلاف سد سکندر که نیست رخنه در او
چه خیرگی است که خود را برابرم گیرد
فتادگی است مرا شیوه در حساب انگشت
نشد نصیب هر آلوده دامن این گوهر
در این جهان که نمودار عالم باقی است
نهاد گوهر اصلی نیابد^۲ آرایش

کند کباب دلم را به آتش بیداد
که قصر آرزوی دل فتاد از بنیاد
بود که ساخته اندش مرگب از اضداد
ز آسمان به زمینم در این خراب آباد
فغان مکن که به جایی نمی رسد فریاد
که کرد اختر بختم به شاعری استاد
که برگرفت قلم رسم شاعری بنهاد
چو شاخ بید به بستان دهر بهره نداد
که بر متاع فضیلت نشسته گرد کساد
ظهر پاک ضمیر آن مهندس استاد
کسی که باز شناسد همای را از خاد^۱
ز آب شعر ترم ملک فضل گشت آباد
برای صید معانی است خاطر م صیاد
که گاه فکر ز روح اللّٰه ام رسد امداد
همین قصیده بود بس برای استشهاد
سکندر قلم بست سدی از پولاد
به سدّ خویش پی امتیاز رخنه گشاد
کسی که چون بنشینم بیامدش استاد
بود گهی که نباشد فتاده در تعداد
که شعر پاک بود سرنوشت پاک نهاد
مرا که آرزوی دنیوی نصیب مباد
که تر نگشت مه ار عکس او^۱ در آب افتاد

۱. بیت سوم از قصیده بیست و هفت بیتی ظهیرالدین فاریابی است، با مطلع:

که هر یکی به دگرگونه داردم ناشاد

مرا ز دست هنرهای خویشان فریاد

۲. مل: نیافت.

که باشدم ز معانی به روزگار اولاد
 معانی‌ام که غیرند تا به روز معاد^۲
 به هیچ جا ز پی هیچ چیز نفرستاد^۳
 اگر برند حسد بر معانی‌ام حسّاد
 فغان که دُور زمانم نداد هرگز داد
 مگر چو خر که به پاگاه خود بوَد معتاد
 بزرگ پیش خود اما بسان مردم عاد
 چو خانه‌های عناکت تمام بی‌بنیاد
 نگشته معتقد هیچ فردی از افراد
 که واقعا بود این نیز از قبیل جهاد
 ز عجب ساخته پُرباد چون دم حدّاد
 ز هرزه کرده سیه روی صفحه‌های سواد
 به دست ناگهشان گرفتند فساد
 چسان برد ره مقصد مسافر بی‌زاد؟
 شوند انجم روشن چو قطره‌های مداد
 نرفته پای کج طبعشان به راه سداد
 که روح چون نبود نفرت آید از اجساد
 ز شعر نام و بس همچو نقش نرد زیاد

چه غم که نیست مرا نسل در جهان زیرا
 فنای نسل بود زود لیکن آن نسل‌اند
 هزار بزم بیاراستم که خاطر من
 بوَد به عالم انصاف حق به جانبشان
 ز فرقه‌ای که ندارند بهره زین فقره
 چه فرقه‌ای که ندانند راه خانه خویش
 نحیف جمله به دانش چو پشه نمرود
 به هم کشیده ز هر سوی تار و پودی چند
 به شعر خویش همین اعتقاد کرده و بس
 شدم خلیل بت اعتقادشان به سخن
 ندیده روشنی از آتش هنر خود را
 چو نامه عمل زشت خویش در همه عمر
 به صد هزار حیل بکر معنی‌ای مثلا
 تهی است کیسه ادراکشان ز نقد هنر
 اگر ز خاطرشان بر فلک فتد عکسی
 به حکم سهو به رسم غلط به مدت عمر
 حدیثشان که ز معنی بری است چون شنوم
 اسیر خصلت مذموم در هنر فارد^۱

۱. مل: کسی عکسش ار.

۲. به یاد گفته فرخ‌پی حکیم برده‌ای، سنایی غزنوی، در مقدمه دیوانش می‌افتم که: «... فرزندِ شاعران، سخن شاعران بوَد، و در این معنی استاد باستان [کسائی مرزوی] این داستان زده است و این گوهر سفته:

ندارد میل فرزانه به فرزند و به زن هرگز
 برَد نسل این هر دو نبرد نسل فرزانه

نک: دیوان سنایی، به سعی و اهتمام مرحوم مدرس رضوی، مقدمه حکیم، ص ۱۰.

۳. به سکون حرف دوم خوانده شود.

کشنده است مرض چون زیاده گشت مواد
 عروس فضل نیاید به دام هر داماد
 که نیست گردنشان از کمند جهل آزاد
 همان به است که نارد کسی از این‌ها یاد
 در آن چمن که بود هر طرف گل و شمشاد
 به حق احمد مرسل و آله الأجداد
 که از میامن او فیض روح یافت جماد
 که شد سفید به بیت‌الحنن چو دیده صاد
 سرشک دیده بودشان بر این بلند مهاد
 به نقطه‌ای که نهان است در درون فؤاد
 به جنبشی که کند سبحة در کف زهاد

به رنج جهل اسیرند با وجود حسد
 فروغ فیض کجا و ضمیرشان ز کجا
 نمی‌کنند سری در سراچه انصاف
 زیاد کردن این‌ها خرد شود ابله
 چرا سخن ز خس و خار بایدم کردن
 به ذات منعم باقی و حق نعمت او
 به حرمت کف آن رهرو عصا در کف
 به عین منتظر پیر خطه کنعان
 به نور دیده اطفال اختران که شهاب
 به لمعای که عیان است بر جبین سحر
 به حلقه‌ای که زند زلف یار بر در دل

که مزدهام به مدارا دهی در آن ساعت
 که وام کرده حیات مرا رسد میعاد

[در مرثیه امیر علیشیرِ نوایی]

در جان چنان نشست که سوفار کس ندید
 زانسان کزو معاینه رفتار کس ندید
 بر رفته بر سپهر ستمکار کس ندید
 وارسته از مخاطره دیار کس ندید
 از رفتگان به ساحلش آثار کس ندید
 در بزمگاه مردم هشیار کس ندید
 کز میوه مراد بر او بار کس ندید
 بی خون قلاده^۲ سگ خونخوار کس ندید

تیر قضا کزو به جز آزار کس ندید
 در دیده رفت در پی خون‌ها فلک بسی
 با گردباد حادثه جز خاک همگان
 در دیر این دیار که خوانند عالمش
 هرچند رفت قافله دل در این محیط
 زین جام هرکه خورد یکی جرعه دیگرش
 شاخی است عمر ما به ریاض سرای دهر
 خونین هلال چو خون خورده است چرخ

۱. مج: نارد.

۲. در دستنویس: غلاده [به تخفیف لام خوانده شود].

ای دل سریر عیش به گردون رسانده گیر

رخش هوس به ساحلت اقبال رانده گیر

کو را نَحَسْت سینه به پیکان روزگار؟	رخش هوس که راند به میدان روزگار
هر جا رسیده زخم ز دندان روزگار	امید التیام نباشد به هیچ وجه
کلک قضا کتابه بر ایوان روزگار	کرده‌ست آیت ستم از مصحف جفا
یک غنچه مراد به بستان روزگار	آمد نفس به آخر و نشکفت بهر ما
سرگشته کرده گردش دوران روزگار	هر سو چو ما هزار به گرداب این محیط
گوی مراد از حَم چوگان روزگار؟	افتاده رخس بخت ز پا کس چسان برد
نادیده لقمه لب مهمان روزگار	خاک شکم فراخ کند لقمه‌اش به قهر
در شب ندیده ظلمت زندان روزگار	محتاج شمع گشته به روز آن که هیچ‌گه

ای بی‌خبر به چرخ رسان دود آه را

پر رخنه ساز زان سپر سیم ماه را

جانان ازین جهان شده بیرون فغان کنید	یاران نظاره ستم آسمان کنید
زین غصه چاک‌ها به گریبان جان کنید	شمع هنر ز دامن آخر زمان نشست
پر کوب از دو دیده کوب فشان کنید	سطح زمین که باد نگوینسار چون فلک
چون خار و خس عزیمت این خاکدان کنید	با گردباد آه پی ماجرا به چرخ
قامت خمیده بر صفت کهکشان کنید	در اشک دانه‌دانه به روز آورید شب
سیم سرشک خویش به آن امتحان کنید	سازید چون محک رخ خود را ز دود آه

چرخا ستمگرا ز تو بیداد تا به کی؟

از هر طرف ز دست تو فریاد تا به کی؟

زیر زمین نشیمن تن جاودانه ساخت	آن کو به اوج چرخ برین آستانه ساخت
بر شاخسار گلشن درد آشیانه ساخت	بی آن گل ریاض هنر عندلیب روح
کاین قصه را سپهر به عالم فسانه ساخت	چون قصه‌اش رسید به هر جا زمانه گفت
گویا در این قضیه فلک با زمانه ساخت	بگذاشتش زمانه که گردون کند ستم
تا کارساز لم یزل این کارخانه ساخت	دیبای غم ن یافت به این محکمی سپهر
شه بیت غم کتابه ایوان خانه ساخت	تا زین جریده محو شدش نام جان ما

زین عاریت سرای همی خواست تا شود سوی بقا روانه فنا را بهانه ساخت

دوش آن زمان که آه ز دل برکشید صبح

بر تن ز جور چرخ گریبان درید صبح

آمد ندا که ای دل از غصه خون شده	دانی که ^۱ از سراج ^۲ عالم برون شده؟
نور دو دیده میر علیشیر کز غمش	در دیده حیات جهان تیره گون شده
تا آن نهال گلشن عزت ز پا فتاد	دانش ذلیل گشته فضیلت زبون شده
در ماتمش ز خانه تن جان به اضطراب	گاهی برون شتافته گاهی درون شده
زین واقعه کز اهل جنون اند عاقلان	طوق خرد ز حلقه اهل جنون شده
تا قامتش به خاک نهان ساخت روزگار	ایوان فضل و کاخ هنر بی ستون شده
بیم است کاغذساف پذیرد دگر هلال	از بس که دود آه به گردون دون شده

ای نور دیده بی تو جهان را چه می‌کنم؟!

مردن به از فراق تو جان را چه می‌کنم؟!

دردا که زیر خاک تو را تکیه گاه شد	بی آفتاب روی تو عالم سیاه شد
باد حساب اشک مقیمان در گهت	شعله نشان مشعل ^۳ مهر و ماه شد
چندان گریست دیده به هجرت که چون حباب	اختر به روی آب وی اندر شناه شد
جان‌های ما گداخت ز تاب تب غمت	داریم ازین تب آه کزو جان تباه شد
چشم ستاره اشک‌فشان گشت چون شهاب	از بس که در غمت به فلک دود آه شد
زین ظلم مه ز هاله به گردن نم فکند	از جور حادثات زمان دادخواه شد
دور از تو بدر زندگی ای آفتاب فضل	کاهش پذیر از فلک عمرکاه شد
از گرم رفتن تو جهان شد فسرده دل	شاهد بر این سخن نفس صبحگاه شد
زین غم برید چشم فلک سال‌ها ازان	چسبیده بر وی از مه نو پرکاه شد

ای کرده جا به خاک تن ناز پرورت

نور دو دیده‌ای نبود خاک درخورت

مشتی سیه گلیم که در غم نشستند
چون مردمان دیده به جانم نشسته‌اند

۱. یعنی: چه کسی.

در تیره‌گون لباس چو اختر تمام شب
 بر درگه تو خون چکد از دست خور ازان
 تا در هوای خدمت تو جان فدا کنند
 پهلوی یکدیگر چو لالی منتظم
 گویند قصه تو و ریزند خون چشم
 از جور آسمان ستمکار و اخترش
 آن کو نکرده خاک به سر خاک بر سرش

ای روح محض، گلشن خلدت مقام باد
 شمع فضای خوابگهت تا صباح حشر
 خورشید بی [تو] گر به جهان پرتو افکند
 آن کو نگشته خاک نشین ز آتش غمت
 وان کو نریخت بهر تو بر رخ سرشک خون
 وان کو نگشته سوخته خرمن ز فرقتت
 بر خاک پای مرقد تو ابر مرحمت

در گلشن بهشت مقامت مقیم باد

دارالقرار بهر تو دارالنعیم باد



منابع چاپی:

۱. آتابادی، بدری، دکتر مهدی بیانی (۱۳۵۷)، فهرست ناقم تعدادی از کتاب‌های کتابخانه سلطنتی، تهران.
۲. تذکره روز روشن، مولوی محمد مظفر حسین صبا، به تصحیح و تحشیه محمد حسین رکن‌زاده آدمیت، انتشارات کتابخانه رازی، تهران ۱۳۴۳.
۳. تذکره ریاض الشعراء، علینقی واله داغستانی، مقدمه و تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۸۴.

۴. تذکره مجالس النفائس، میر نظام‌الدین علیشیر نوایی، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، کتابخانه منوچهری، تهران ۱۳۶۳.
۵. تذکره هفت اقلیم، امین احمد رازی، تصحیح سید محمدرضا طاهری، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۸.
۶. خلد برین، محمدیوسف واله اصفهانی، تصحیح میرهاشم محدث، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران ۱۳۷۲.
۷. دانش پژوه، محمدتقی (۱۳۴۸)، فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه، تهران.
۸. دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات فروغی، تهران ۱۳۸۰.
۹. دیوان محتشم کاشانی، تصحیح و مقدمه اکبر بهداروند، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران ۱۳۸۲.
۱۰. ذبیحی، مسیح (۱۳۴۸)، با همکاری افشار، ایرج و دانش پژوه، محمدتقی: استرآباد نامه، (بخش سوم)، تصحیح شرح حال علما و ادبای استرآباد تألیف محمد صالح استرآبادی، امیر کبیر، تهران.
۱۱. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۲)، تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوسی، تهران.
۱۲. مآثر الملوك، به ضمیمه خاتمه خلاصه الاخبار و قانون همایونی، غیاث‌الدین حسینی خواند میر، به تصحیح میرهاشم محدث، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران ۱۳۷۲.
۱۳. مخزن الغرائب، شیخ احمدعلی خان هاشمی سندیلوی، به اهتمام محمدباقر، لاهور، ۱۹۸۶.
۱۴. مذكر احباب، سیدحسن خواجه نقیب‌الاشراف بخاری (متخلص به نثاری)، مقدمه و تصحیح و تعلیقات نجیب‌مایل هروی، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۷.
۱۵. منزوی، احمد (۱۳۵۰)، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای (RCD)، تهران.
۱۶. نتایج الافکار، محمد قدرت‌الله گوپاموی، تصحیح: یوسف بیگ باباپور، مجمع ذخائر اسلامی، قم ۱۳۸۷.

۱۷. نفیسی، سعید (۱۳۶۳)، تاریخ نظم و نثر در ایران و زبان فارسی، انتشارات فروغی، تهران.



منابع دستنویس:

۱. تذکره الشعراء، از کاتبی ناشناس، کتابت قرن ۱۲ق، مرکز احیاء میراث اسلامی قم، ش ۳۸۶۳.
۲. جنگ شعری، کتابخانه مجتبی مینوی، کتابت قرن ۱۱ق، ش ۱۳۸ (تصویری از این نسخه در مرکز احیاء میراث اسلامی قم به شماره ۲۷۸۶ موجود است).
۳. جنگ صائب تبریزی، کتابخانه سلطنتی، گویا به خط صائب.
۴. خلاصه الافکار میرزا ابوطالب تبریزی، کتابت قرن ۱۲ق، مرکز احیاء میراث اسلامی قم، ش ۸۴۶.
۵. دستور معما، ملائظام استرآبادی، کتابت سده ۱۲، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، ش ۵۵۵/۱.
۶. دیوان قصاید ملائظام استرآبادی، کتابت نیمه نخست قرن دهم، مجلس شورای ملی، ش ۸۹۹۶ (با رمز مج).
۷. دیوان ملائظام - قصاید، قطعات و رباعیات به همراه دیوان غزلیات ملامهدی استرآبادی و ملاطائر استرآبادی، کتابت نیمه نخست قرن دهم، کتابخانه ملی، ش ۲۵۱۴ (با رمز مل).
۸. سعادت‌نامه، ملائظام استرآبادی، کتابت سده ۱۱ق، دانشگاه تهران، ش ۳۶۴۲.



کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی منتشر کرده است:

رسائل مشروطیت یا مجمع اللوائح

به ضمیمه رساله تحریم نقل الجنائز

آیت الله شیخ محمد حسن کاشانی نجفی رحیمی

مضمون از دولت شمال و جنوبی مملکت روس و انگلیس
 جویدید مقالات مطبوعه و بیانات نشریه خود را به ترتیب
 که بود در سیات بهای و مجامع ملا نشر جویدید بعد از
 مقاله چاپ و این نشریه از ناظرین مستد و زیاد از انظار
 حوصله خود حقه و این نزد قرائان مع شد جویدید و
 مختار از تلف و بعضی از آن مکالمات و اجتماع صورت
 نبود و این قابل مع وقت و این دو جهت کتاب خود نوشت
 بود لذا این اوراق و مقالات مستد که در حقیقت مستد
 بر اعذار و انذار و مفسد و مکت و کلام و علم مستد و
 کتابی در سبب انقراض ۱۳۳۱ هجری در اردم و این مجمع
 می بود و این کتاب مکتا مثل است بر جمله رساله
 حبت اجماع و تدوین این ترکیب و نتیجگی در این است
 که این کتاب مکتا نسخه تالی در عالم بنا بر فرما کرد
 بعضی مضامین و مضامین و مضامین و این و این و این
 با مند و این و این و این و این و این و این و این
 شدت نسخه تالی این مجلد از جلد رساله این مجلد رساله
 رتبہ المصنف علی الشریعہ البیغ فی المذنبه المذنبه المذنبه ۱۲
 ۱۳۳۹ در حقیقت الشریعہ و اجوبه علی المسئله و در حقیقت الشریعہ
 بر دو جلد ابروس و این کتاب رساله املا سید محمد علی
 شهر شاهی محترم و در جلد امضای علی جویدید ما مشرف
 و در سبب این کتاب است مکتا در مکتا و در حقیقت نقل و این
 مکتا در مکتا مکتا کاشانی این املا و این رساله فی سبب
 المصنف علی الشریعہ المصنف علی الشریعہ
 ۱۳۳۹

برگ پایانی دستخط مرحوم آیت الله شیخ محمد حسن کاشانی نجفی

در باره کتاب «مجمع اللوائح»

به کوشش
 سید محمود مرعشی